

منوچهر همایون پور



« عزت‌الله انتظامی » و « منوچهر همایون پور »

از « نوای چوپان » تا « خون ارغوان »

یادمان « منوچهر همایون پور »

اگر فهرستی از نام ترانه‌خوانان داشته باشیم که شروع فعالیت هنری و خوانندگی‌شان از آغاز کار رادیو در دهه‌های بیست تا پایان سال پنجاه و هفت باشد، می‌بینیم تعداد آنهایی که از یکی دو یا سه ترانه بیشتر نخوانده‌اند، زیاد نیستند. نام‌آشناترین آنها برای همگان « حسن گلنراقی » است با اجرای تک‌ترانه « مرا ببوس » و کمتر شناخته‌ترین‌شان شاید « منوچهر همایون پور » که او نیز چندی پیش رخت از میان ما بر بست و رفت.

مشهورترین ترانه‌ای که از او به یادگار مانده، ترانه « در کنج دلم عشق کسی خانه ندارد » است با شعری از « پژمان بختیاری » و آهنگی از ساخته‌های خودش در سال هزار و سیصد و بیست و هشت خورشیدی. ترانه‌ای که بسیاری از ما بازخوانی شده آن را با صدای « هوشمند عقیلی » شنیده‌ایم.

ترانه دیگری که ملودی آهنگ آن بعدها دستمایه خلق سرودی ماندگار و انقلابی شد، « نوای چوپان » نام دارد. این ترانه اول بار با شعری از « هوشنگ شهبابی » در سال هزار و سیصد و بیست و نه، با نام « بچه چوپان » اجرا شده بود. آنچه را که بعدها شکل سرود به‌خود گرفت و امروز در دست ماست، شعرش را در سال هزار و سیصد و سی و هفت، « محمود ثنائی » متخلص به « شهر آشوب » گفته و آهنگ آن در گوشه شوشتری و برگرفته از آهنگی محلی است.

به‌شب، لحظه‌ای که در دامن افق سر کشد ستاره *** کند با فسونگری، سوی عاشقان، هر زمان نظاره

شبان، با نوای نی، گویدت خوش از کوه و از کناره***که از کس نشانه، در این گردش زمانه، کجا مانده جاودانه
نماند ز ما اثر، در جهان مگر شعر عاشقانه***خوشا لحن عاشقی، زان که جاودان ماند این ترانه
سحرگه، که در چمن، غنچه پیرهن می‌درد ز مستی***دهد جلوۀ سحر، رونق دگر بر جمال هستی
بگیرد ز ژاله‌ها، جام لاله‌ها، حال می‌پرستی***شنیدم ز بلبل، که گفתי به خوشه‌چینی که گل زین چمن نچینی.
که این لاله و سمن، سرو و نسترن، هر کجا که بینی***بود قلب عاشقی، دست دلبری، موی نازینی.

همانطور که گفته شد و می‌دانید، بر وزن شعر ترانه «نوای چوپان» و ملودی آهنگ آن، سروده‌ای با رنگ و تم انقلابی سروده
شد که بیشتر در جمع گروهی از مبارزین و زندانیان سیاسی خوانده می‌شد. دیگران اولین بار، آن را در مجموعه‌ای با نام
«آفتاب کاران جنگل»، که به صورت کاست در اوایل انقلاب در سال پنجاه و هفت منتشر شد شنیدند.
سرودی که آیندگان و دل‌شکستگان را بشارت رویدن سحر و لبخند آزادی می‌داد و با موج چشمه و آهو، از ستیز ستاره می‌گفت
و از کبوتری که تمام شب در پرواز بود و شاخه‌ای سرخ و گرده‌افشان بر لب داشت. نام سرود «خون ارغوان‌ها» بود.

زده شعله در چمن، در شب وطن، خون ارغوان‌ها***تو ای بانگ شورافکن، تا سحر بزن شعله تا کران‌ها
که در خون خستگان، دل‌شکستگان، آرمیده توفان***به آیندگان نگر، در زمان نگر، بردمیده توفان
قفس را بسوزان، رها کن پرندگان را، بشارت‌دهندگان را***که لبخند آزادی، خوشه شادی، با سحر بروید
سرود ستاره را موج چشمه با آهوان بگوید***ستاره ستیزد و شب گریزد و صبح روشن آید
زند بال و پر ز نو، آن کبوتر و سوی میهن آید***گرفته تمام شب، شاخه‌ای به لب، سرخ و گرده‌افشان
پرد، گرده گسترده، دانه پرورد، سر زند بهاران***قفس را بسوزان، رها کن پرندگان را، بشارت‌دهندگان را
که لبخند آزادی، خوشه شادی، با سحر بروید***سرود ستاره را موج چشمه با آهوان بگوید

چند ترانه‌ای که «منوچهر همایون‌پور» خوانده، البته می‌توانست با صدای خوانندگان دیگری از هم‌دوره‌های او به همین خوبی
نیز اجرا و ماندگار شود. آنچه که اما او را از دیگران متمایز می‌کند، شاید سرگذشت و ماجراهایی باشد که او در دوران کوتاه
فعالیت‌های هنری‌اش داشته و از سر گذرانده. منوچهر همایون‌پور، در سال هزار و سیصد و سه در شهرستان بروجرد به دنیا
می‌آید. پدرش نظامی و درجه سرهنگی داشته، و آروزی اینکه پسر به مدرسه نظام برود و به منصبی در ارتش برسد. پسر اما در
حال و هوای شعر و موسیقی و گوش دادن به صفحات گرامافون و صدای آواز تاج اصفهانی و بدیع‌زاده و قمر و روح‌انگیز.

از خاطراتی که از آن دوران تعریف کرده یکی اینکه: کلاس ششم دبستان بوده. فردای شبی که ترانهٔ محلی «ای خدا اگر بارانه» را شنیده و یاد گرفته، سر کلاس در عوالم خود می‌زند زیر آواز و این وقتی بوده که معلم، یعنی آقای شیخ‌الاسلامی داشته قواعد دستور زبان فارسی را درس می‌داده و مشغول نوشتن پای تخته‌سیاه بوده. هم‌کلاسی‌ها مات و متحیر. معلم از آنها بیشتر، و عصبانی هم. جوان اما همچنان در عوالم خود و «ای خدا اگر بارانه» که آقای شیخ‌الاسلامی ناباورانه می‌رسد بالای سرش و با خط‌کش دستش با همان ریتم ترانه‌ای که جوان می‌خوانده، شروع می‌کند روی سر او ضرب گرفتن.

«وقتی به‌خود آمد که همهٔ شاگردان برگشته و به او خیره شده بودند و معلم متحیر و شگفت‌زده با خط‌کشی که در دست داشت به سر و کلهٔ شاگرد بازیگوش می‌زد و با تکرار هر ضرب آهنگ، ضربتی بر فرق منوچهر خان می‌کوفت و عجیب این بود که با وجودی که درد توی سر و مغزش پیچیده بود با معلم هم‌آواز شده و همراه او آهنگ را تا آخر خواند. . .»

[از مصاحبه با مجلهٔ اطلاعات هفتگی، شماره ۶۸۹، آبان‌ماه ۱۳۳۳.]

پس، از پسر آنچه که پدر انتظارش را داشته حاصل نمی‌شود. بیست و یک‌ساله است که تحصیلات متوسطه را تمام می‌کند، عطای پدر را به لقایش می‌بخشد و به تهران می‌آید و می‌شود کارمند اداره. سه سالی می‌گذرد که با ابوالحسن خان صبا آشنا و پایش به ادارهٔ رادیو باز می‌شود. خاطرهٔ دیگری که کمتر از آن اولی دردناک‌تر نیست اینکه: اولین باری که پشت میکرفون رادیو رفت، به‌یاد آقای شیخ‌الاسلامی معلمش که حالا دیگر مرحوم شده است و با خاطرهٔ آن خط‌کش‌هایی که بر فرق سرش خورده بود، ترانهٔ «ای خدا اگر بارانه» را می‌خواند.

«آن‌روز پس از آن که برنامهٔ من تمام شد و تعدادی از علاقمندان به موسیقی برای تشویق به رادیو تلفن کردند، از اتاق پخش استودیو خوشحال و خندان بیرون آمدم. یک تلفن هم در میان این تلفن‌ها بود و وقتی گوشی را برداشتم صدای پدرم را شنیدم که با عصبانیت و همراه با حرف‌های ناشایست می‌گوید: «من عمری با شرافت و آبرو زندگی کردم و تو با این کارت آبرو و حیثیت چندین سالهٔ خانوادگی ما را به‌باد دادی!» و بعد از آن همه ناسزا، گوشی را گذاشت و از آن‌روز دیگر نه او خبری از من گرفت و نه من به‌سراغ او رفتم. . .»

[از مصاحبه با مجلهٔ خواندنیها، شماره ۸۸، فروردین ۱۳۳۵.]

منوچهر همایون‌پور، یک‌بار در فیلمی هم ظاهر می‌شود. نقشی کوتاه در فیلم «گلنسا»، در کنار «قاسم جلیلی». سی سال بیشتر ندارد. در آن فیلم و در همان نقش کوتاه، ترانه‌ای می‌خواند که «بی‌قرار» نام دارد. اصل آهنگ محلی کردی است و خود

او آن را تنظیم و تهیه کرده است. ترانه‌ای که باعث شهرت او می‌شود و مدت‌ها جزو پر فروش‌ترین آهنگ‌های روز بوده. گاهگاهی شعر هم می‌گفته. چند سروده فکاهی از او به‌صورت پیش‌پرده در تئاترهای آن روزگار اجرا شده. ولی این هنر خوانندگی او به‌خصوص اجرای ترانه‌های محلی است که نام و یاد او را ماندگار کرده است.

« منوچهر همایون‌پور، جوان بیست و شش ساله‌یی که آواز روح‌پروری دارد. وی چند سالی است شهرت بسزایی به‌دست آورده و در بین هنرمندان جوان مشخص و انگشت‌نما شده است. فرزند سرهنگ همایون‌پور می‌باشد او بیشتر ارزش هنری خود را مرهون راهنمایی‌های استاد ارجمند، ابوالحسن صبا می‌داند و چون در بروجرд متولد شده و بیشتر کودکی خود را در نواحی غرب گذرانیده است علاقه و احاطهٔ کاملی به آهنگ‌های محلی آن دیار دارد و با کشش‌های به‌جا و ابتکار، حق هر آهنگ را با صدای گرم و دل‌نشین خود ادا می‌کند. دکتر کرون، استاد فن موسیقی و هنرهای زیبای دانشگاه کالیفرنیا که برای مطالعه موسیقی ایران به تهران آمده است و قصد دارد آهنگ‌های محلی ایران را جمع‌آوری کند، هنر همایون‌پور را ستوده و از او تشویق و تقدیر زیاد نموده است و آتیۀ درخشانی را در صورت ادامه کار، برای این هنرمند جوان پیش‌بینی کرده است. . . »

[مجلهٔ اطلاعات هفتگی، سوم خرداد ماه ۱۳۳۰.]

منوچهر همایون‌پور، جمعا حدود پانزده سال با رادیو همکاری می‌کند و در این فاصله دو بار، و هر بار یک‌سال رادیو را ترک می‌کند. استاد حسین قوامی در خطاب به او گفته: « همایون‌پور عزیزم، به‌نظر من و به‌عقیدهٔ خیلی‌ها که اهل موسیقی هستند، شما مثل یک ماهی دریا هستید که محیط رادیو مانند یک حوض کوچکی بود برای شما که قابل شناوری شما را در آن نداشت و به‌همین دلیل محیط مساعد برای ابراز هنر شما نبود و کنار رفتید. ولی آن‌ها که باید قدر هنر شما را بدانند، می‌دانند. »

[مردان موسیقی سنتی و نوین ایران، جلد اول، حبیب‌الله نصیری‌فر، صفحهٔ ۳۸۱.]

منوچهر همایون‌پور، صبح روز دوشنبه هفتم فروردین هزارو سیصدو هشتاد و پنج، در اثر عارضهٔ قلبی در بیمارستان مهراد، در تهران درگذشت.